

ثبات و تحول در آموزه‌های دینی

عباس نیکزاد*

چکیده

بحث از ثبات و تحول آموزه‌های دینی از مباحث مهم کلامی جدید است. این بحث در سه بخش اصلی دین، یعنی عقاید، اخلاق و احکام مطرح می‌گردد. در بخش عقاید، به طور قطع تغییر و تحول راه ندارد. اما در بخش اخلاق و احکام دینی، هر چند در اصول کلی تغییر و تحول راه ندارد اما در مصادیق و جزئیات به نوعی می‌توان به تغییر و تحول تن داد.

یکی از مباحث مهم در کلام جدید بحث از ثبات و تحول در آموزه‌های دینی است. سؤال این است که آیا آموزه‌های دینی همیشه ثابت‌اند و یا دست‌خوش تحول و دگرگونی نیز می‌گردند. به تعبیر دیگر، آیا آموزه‌های دینی اسلام یکنواخت، کلی و دائمی‌اند یا این که به صورت نسبی و قابل تحول تشریح شده‌اند. البته این بحث را نباید با بحث ثبات و تحول در معرفت دینی و شناخت آموزه‌های دینی اشتباه گرفت. ثبات و تحول در معرفت‌های دینی موضوع دیگری است که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

حقیقت این است که در بخش عقاید دینی (اعم از خداشناسی، معادشناسی، نبوت‌شناسی، امام‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی دینی) هیچ‌گونه تحول و تغییری رخ نمی‌دهد. یعنی در این بخش، موردی یافت نمی‌شود که در شرایطی و یا در زمانی جزء عقیده دینی به حساب آید ولی در شرایط و یا زمان دیگر عقیده دینی محسوب نشود. البته ممکن است برخی افراد به دلیل فقر فکری و یا دور بودن از بلاد اسلامی و یا قرار گرفتن در محیط خفقان، نتوانند به برخی از عقاید اسلامی

*- مدرس حوزه و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی بابل، محقق و نویسنده.

در بخش عقاید
دینی (اعم از
خداشناسی،
معادشناسی،
نبوت‌شناسی،
امام‌شناسی،
جهان‌شناسی و
انسان‌شناسی
دینی) هیچ‌گونه
تحول و تغییری رخ
نمی‌دهد. یعنی در
این بخش، موردی
یافت نمی‌شود که
در شرایطی و یا در
زمانی جزء عقیده
دینی به حساب آید
ولی در شرایط و یا
زمان دیگر عقیده
دینی محسوب
نشود.

آگاهی پیدا کنند و التزام به آن عقاید به صورت منجز و بالفعل از آن‌ها خواسته نشود، اما این به معنای نسبی بودن و یا تحول‌پذیر بودن عقاید دینی در متن دین نیست. اما در بخش اخلاق و احکام دینی می‌توان به نوعی، تغییر و تحول را جاری دانست. توضیح این‌گونه:

در بخش اخلاق هر چند اصول کلی و ثابتی مانند حسن عدالت، عفت، حق‌شناسی، شکر منعم، تقوا و قبح ظلم و حق‌ناشناسی و تجاوزگری وجود دارد اما آن چنان که از روایات استفاده می‌شود، در بسیاری از موارد نمی‌توان به صورت مطلق حکم به حسن و یا قبح نمود و چیزی که در شرایطی نیکو است ممکن است در شرایط دیگر قبیح باشد و یا چیزی که در شرایطی زشت است در شرایط دیگر نیکو به حساب آید. به عنوان مثال، راست‌گویی هر چند صفتی نیکو است اما در جایی که باعث قتل مسلمانی گردد کار ناشایست و ناروایی است و دروغ‌گویی هر چند بد و ناروا است اما در جایی که باعث نجات مؤمنی از مرگ گردد خوب و پسندیده است. تواضع و فروتنی در برابر ظالمان و مستکبران کار ناپسندی است و تکبر و رزوی هر چند به خودی خود امری ناپسند است اما در برابر متکبران و مستکبران کار پسندیده‌ای است.

شرم و حیا هر چند خوب است اما در آموزش امور دینی و یادگیری آن یا دفاع از حقوق خویش و دیگران، کار پسندیده‌ای نیست؛ به همین خاطر در روایات ما حیا به دو قسم خوب و بد تقسیم شده است و ...

اما حقیقت این است که قضایا و گزاره‌های اخلاقی، همان‌گونه که محققین گفته‌اند، در نگاه تحلیلی ثابت و مطلق‌اند نه متغیر و نسبی. در توجیه ثابت و مطلق بودن آن‌ها چند نظریه مطرح است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف: در موارد مزبور، فعل شخص دارای دو عنوان است که از جهت یک عنوان به نحو مطلق حسن و از جهت عنوان دیگر به نحو مطلق قبیح است. مثلاً راست‌گویی در جایی که موجب قتل مؤمنی گردد، از جهت عنوان راست‌گویی نیکو است ولی از جهت عنوان سببیت برای قتل مؤمن، قبیح است. همانند نماز در زمین غصبی که برخی از اصولیون گفته‌اند از جهت صدق عنوان نماز واجب و نیکو است و از جهت صدق عنوان غصب و ظلم حرام و زشت است. در این گونه موارد باید برآیند حسن و قبح عناوین را در نظر گرفت و اگر جهت حسن غالب بود شخص مستحق مدح و ستایش است ولی اگر جهت قبح غالب بود مستوجب عقاب و مذمت است.

ب) آنچه که به صورت مطلق دارای حسن و قبح است عنوان کلی عدل و ظلم است. عناوین

دیگر افعال مانند صدق، کذب، تواضع، تکبر، شرم و حیا، صلح و سازش و... اگر تحت عنوان عدل قرار گیرند نیکو و اگر تحت عنوان ظلم واقع شوند زشت می‌باشند. راست‌گویی در شرایط عادی تحت عنوان عدل قرار می‌گیرد، از این رو صفتی نیکو است، اما در صورتی که باعث قتل انسانی بی‌گناه گردد مندرج در عنوان ظلم خواهد بود و زشت و ناروا است. بنابراین در حقیقت آن‌چه که تغییر پیدا می‌کند موضوع حکم اخلاقی است نه حکم اخلاقی. یعنی گاهی راست‌گویی مصداق عدل قرار می‌گیرد و گاهی مصداق ظلم.

ج) در مورد عناوین افعال هر چند به صورت مطلق حکم صادر می‌شود، مثلاً می‌گوییم راست‌گویی خوب و دروغ‌گویی بد است، تواضع خوب و تکبر بد است و... اما در حقیقت، این عناوین مفید به قیودی است که در نگاه تسامحی عرفی از آن قیود غافل می‌باشیم. مثلاً در مورد صفت راست‌گویی و دروغ‌گویی باید بگوییم راست‌گویی مفید به حال جامعه، خوب و دروغ‌گویی مضر به حال جامعه، بد است. در حقیقت گزاره‌های اصلی اخلاقی همین گزاره‌های کلی است که از اثبات و اطلاق برخوردار می‌باشند.^۱

در بخش احکام فقهی نیز از جهات زیر می‌توان به تغییر و تحوّل تن داد:

الف: نسخ

در مواردی که حکمی از احکام نسخ می‌گردد، اعم از این که حکم دیگری به جای آن جعل گردد یا نگردد، می‌توان گفت حکم شرعی دست‌خوش دگرگونی گردیده است. مانند وجوب پرداخت صدقه قبل از دیدار خصوصی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که پس از مدتی نسخ گردید^۲ و یا حرمت خوردن برخی از مأكولات مانند پیه گاو و گوسفند برای بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی که در عصر حضرت عیسی، نسخ گردید. قرآن کریم در مورد فلسفه بعثت حضرت عیسی می‌فرماید: «وَلَا جُلُ لَكُمْ بَعْضِ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۳.

۲- عارض شدن عناوین ثانویه

یکی دیگر از موارد تغییر حکم شرعی، عارض شدن عناوین ثانویه است. عناوین اضطرار، عسر و حرج، سهو و نسیان، جهل، ضرر، اکراه، نذر و عهد و یمین، عناوین ثانویه‌اند.

در صورت عارض شدن یکی از این عناوین بر افعال انسان، حکم اولی آن تغییر می‌یابد و حکم دیگری جایگزین آن می‌شود. مثلاً در روایت آمده است: «ما من شئ الا وقد احلّه الاضطرار؛ هیچ

۱- ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۱۸۴-۱۸۹ و سید محسن خرازی، بدایة المعارف الالهية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۱۲.

۲- مجادله / ۱۲-۱۳.

۳- آل عمران / ۵۰.

بنابراین در حقیقت آن‌چه که تغییر پیدا می‌کند موضوع حکم اخلاقی است نه حکم اخلاقی. یعنی گاهی راست‌گویی مصداق عدل قرار می‌گیرد و گاهی مصداق ظلم.

عناوین ثانویه
در پویایی فقه
اسلام، نقش بسیار
مهم و جدی ایفا
می‌کند. در حقیقت،
به رسمیت شناخته
شدن عناوین
ثانویه در اسلام و
تبدل احکام فقهی
یکی از مهم‌ترین
موارد
انعطاف‌پذیری
اسلام و
انطباق‌پذیری آن با
شرایط و
مقتضیات گوناگون
است.

فقطی نیست که در صورت اضطرار حلال و مباح می‌گردد». یعنی حرمت محرمان شرعی در صورت اضطرار ساقط و تبدیل به حلّیت می‌گردد. و یا در قرآن کریم آمده است: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ در دین حکم حرجی برای شما جعل نشد»^۱، و یا آمده است: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ؛ خداوند خواهان آسانی برای شما است نه سختی»^۲.

همچنین در روایتی آمده است: «لا ضرار و لا ضرار فی الأسلام؛ در اسلام حکم ضرری نیست»^۳، که معنایش این است که احکام الزامی شرعی در صورت ضرری بودن، از الزام ساقط می‌گردد. و یا در روایت معروف به حدیث رفع، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «رفع عن امتی تسعة: الخطاء والنسيان و ما اكرهوا عليه و ما لا يعلمون و لا يطيقون و ما اضطرّوا اليه...؛ از امت من ۹ چیز برداشته شد: اشتباه و فراموشی و آنچه را که بر آن اکره شدند و آنچه را که نمی‌دانند و آنچه را که طاقت ندارند و آنچه را که به آن اضطرار پیدا کردند»^۴.

بر اساس این آیات و روایات، در موارد عسر و حرج، جهل، سهو و نسیان، اکره، اضطرار و ناتوانی، احکام الزامی اولیه، از الزام ساقط می‌گردد. همچنین در موارد نذر، قسم و یا عهد، کاری که الزامی نبوده است الزامی می‌شود (چه الزام وجوبی و چه الزام تحریمی).

عناوین ثانویه در پویایی فقه اسلام، نقش بسیار مهم و جدی ایفا می‌کند. در حقیقت، به رسمیت شناخته شدن عناوین ثانویه در اسلام و تبدل احکام فقهی یکی از مهم‌ترین موارد انعطاف‌پذیری اسلام و انطباق‌پذیری آن با شرایط و مقتضیات گوناگون است. شهید مطهری در این رابطه می‌گوید:

«یکی دیگر از جهاتی که به این دین، خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آن را زنده و جاوید نگه می‌دارد این است که یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آن‌ها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. فقها این قواعد را «قواعد حاکمه» می‌نامند. مانند قاعده «لا حرج» و قاعده «لا ضرر» که بر سراسر فقه حکومت می‌کنند. کار این سلسله قواعد، کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. در حقیقت اسلام برای این قواعد نسبت به سایر قوانین و مقررات «حق و توف» قابل شده است»^۵.

۱- حج / ۷۸. ۲- بقره / ۱۸۵.

۳- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ ق، ج ۴، باب میراث اهل الملل، ص ۲۴۳.

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۶۳.

۵- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۱۲۲.

۳- تزامم احکام

گرچه احکام شرعی در مقام تشریح به عناوین کلی تعلق می‌گیرند و در این مرحله با هم برخورد و تزاممی ندارند، اما در مقام امتثال و اجرا در برخی موارد برخورد و تزامم رخ می‌دهد. در موارد تزامم باید بر اساس «قانون اهم و مهم»، حکمی که از جهت ملاک اهم است بر دیگری مقدم گردد. به تعبیر دیگر، در صورت تزامم، حکم شرعی مهم از فعلیت ساقط می‌شود و حکم اهم به قوت خود باقی می‌ماند. در نتیجه می‌توان گفت حکم مهم که در شرایط عادی به عنوان حکم فعلی شرعی مطرح بود، در صورت تزامم دست‌خوش دگرگونی می‌گردد و از فعلیت می‌افتد. در فقه اسلامی موارد زیادی به عنوان نمونه‌های تزامم احکام مطرح می‌باشد که در این جا تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف: اگر نجات غریق و یا حریق متوقف بر عبور از زمین مردم باشد، میان وجوب نجات غریق و حریق و حرمت تصرف در زمین دیگران تزامم رخ می‌دهد و وجوب نجات غریق و حریق به دلیل اهم بودن، بر حرمت مزبور مقدم می‌گردد.

ب: اگر نجات جان متوقف بر خوردن حرام مانند مال مردم و یا مردار و یا شراب باشد وجوب نجات جان به دلیل اهم بودن، بر حرمت امور مزبور مقدم می‌شود.

ج: آن‌جا که میان حق جامعه و حق فرد تزاممی رخ دهد حق جامعه بر فرد مقدم می‌شود، مانند خیابان کشی از ملک برخی از اشخاص، که به خاطر رعایت حقوق جامعه، رضایت صاحب ملک شرط نیست. یعنی حرمت تصرف در ملک مردم از فعلیت ساقط می‌شود.

قانون تقدیم اهم بر مهم در موارد تزامم نیز از قوانینی است که باعث پویایی و انطباق‌پذیری فقه اسلام در شرایط و مقتضیات متفاوت بوده و دامنه بسیار وسیعی در فقه اسلام دارد و در عرصه زندگی فردی و جمعی نیز جایگاه بسیار مهمی دارد.

شهید مطهری در این باره می‌گوید:

«یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان انطباق با مقتضیات زمان می‌دهد جنبه عقلانی دستورهای این دین است. اسلام به پیروان خود اعلام کرده است که همه دستورات او ناشی از یک سلسله مصالح عالیه است و از طرف دیگر در خود اسلام، درجه اهمیت مصلحت‌ها بیان شده است. این جهت کارشناسان واقعی اسلام را در زمینه‌هایی که مصالح گوناگونی در خلاف جهت یکدیگر پدید می‌آیند آسان می‌کند. اسلام اجازه داده است که در این گونه موارد، کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصلحت‌ها را بسنجند و با توجه به راهنمایی‌هایی که خود اسلام کرده است مصلحت‌های مهم‌تر را انتخاب کنند. فقها این قاعده را به نام «اهم و مهم» می‌نامند.»

در شریعت
اسلام در بسیاری
از موارد با تغییر و
تبدیل عناوین و یا
شرایط، حکم
شرعی نیز دچار
تغییر و تحول
می‌گردد. در
اصطلاح فقهی، در
این گونه موارد
تبدیل موضوع
صورت می‌گیرد و
به تبع آن حکم نیز
تغییر می‌یابد.

۴- تغییر عناوین و یا شرایط

در شریعت اسلام در بسیاری از موارد با تغییر و تبدیل عناوین و یا شرایط، حکم شرعی نیز دچار تغییر و تحول می‌گردد. در اصطلاح فقهی، در این گونه موارد تبدل موضوع صورت می‌گیرد و به تبع آن حکم نیز تغییر می‌یابد. مثلاً شخص تا وقتی که در وطن شرعی خویش است باید نماز را تمام بخواند اما با مسافرت کردن و صدق عنوان مسافر بر او حکم پیشین او تغییر می‌یابد و نماز را باید شکسته بخواند؛ و یا شخص مادامی که عنوان مستطیع بر او صدق نکند حج بر او واجب نیست و با صدق عنوان مستطیع، حج بر او واجب می‌شود؛ و یا لباس خاص که پوشیدن آن در شرایط عادی جایز و مباح است در صورت صدق عنوان تشبه به کفار و بیگانگان، پوشیدن آن حرام می‌شود؛ و یا سرکه که خوردن آن مباح است در صورت تبدیل به شراب حرام می‌شود؛ و یا شخص کافر که محکوم به نجاست است با مسلمان شدن و صدق عنوان مسلم بر او پاک می‌شود؛ و یا فروش انگور که امر مباحی است اگر به کسی باشد که کارش تبدیل انگور به شراب است، به دلیل صدق عنوان «اعانة بر اثم» حرام خواهد بود؛ و یا بلند سخن گفتن که امر جایزی است اگر باعث اذیت و آزار دیگران باشد حرام خواهد بود...

ش.تحقق حکم حکومتی از جانب حاکم دینی

اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم و یا فقیه جامع‌الشرایط به عنوان حاکم مسلمین در موردی حکم حکومتی صادر نمایند، انجام آن کار هر چند در شرایط عادی واجب نباشد، واجب می‌شود و یا اگر حکم حکومتی بر ترک کاری صادر نمایند انجام آن کار هر چند قبلاً حرام نبوده باشد، حرام و ممنوع می‌گردد. مانند حکم حکومتی رفتن به جبهه و یا رفتن به سربازی و یا دادن مالیات و یا رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی و یا شرکت در راهپیمایی و تظاهرات و... نمونه روشن آن، حکم حکومتی تحریم استعمال توتون و تنباکو به وسیله میرزا حسن شیرازی و یا حکم حکومتی امام خمینی نسبت به حضور بر سر صندوق‌های رأی و دادن رأی است.

مواردی که در بالا گفته شد مهم‌ترین موارد تغییر احکام فقهی در شریعت اسلام است.

ممکن است گفته شود در یک نگاه تحلیلی، هیچ یک از موارد مذکور از قبیل تغییر حکم شرعی نیست، زیرا تغییر حکم شرعی در جایی است که بدون تغییر و تحول موضوع، حکم آن دست‌خوش دگرگونی گردد و حال آن که هیچ یک از موارد بالا چنین نیست؛ زیرا در مورد نسخ حکم، به نظر فقها حکم منسوخ و ملاک آن از همان اول موقت بوده است و به خاطر مصالحی به صورت مطلق بیان شده است. دلیل ناسخ در حقیقت از موقتی بودن حکم و ملاک آن خبر می‌دهد. پس در حقیقت حکم سابق دست‌خوش دگرگونی نشده است.

در مورد عارض شدن عناوین ثانویه، با عروض عنوان ثانوی، موضوع سابق که عنوان اولی بود تغییر کرده و به دنبال آن حکم آن هم تغییر کرده است. در مورد تغییر عناوین و شرایط نیز همین سخن جاری است؛ چون تغییر عناوین و شرایط، در حقیقت تغییر موضوع حکم است. در مورد احکام حکومتی نیز بر فعل سابق عنوان جدید، یعنی عنوان طاعت حاکم، بار شده است که به تبع آن حکم آن، که وجوب است، نیز بر آن بار می‌شود. به تعبیر دیگر، گزاره «طاعت حاکم مسلمین واجب است» گزاره کلی و ثابت است و آن‌جا که حاکم دستور دهد، مصداق عنوان «طاعت حاکم مسلمین» خواهد شد و حکم وجوب بر آن بار می‌شود. در مورد رد تراجم احکام نیز، آن‌چه که در باب تغییر و تحول در قضایای اخلاقی گفته شد، جاری است.

نقد یک دیدگاه

برخی ادعا کرده‌اند که تمام آموزه‌ها و احکام دین اسلام موقتی و عصری و محدود به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا دین و وحی تابع محیط و زمان و مکان نزول و تابع شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و شخصیت پیامبر نیز مانند شخصیت همه افراد متناسب با محیط و زمانه خود بوده است. به دلیل شگفت‌انگیز بودن این نظریه، به برخی از عبارتهای صاحب آن اشاره می‌شود:

«وحی و شریعت پدیده‌ای است که با محیط منطبق می‌شود و کاملاً رنگ محیط را به خود می‌گیرد».^۱

«وحی تابع پیامبر بوده است. یعنی متناسب بود با شخصیت پیامبر، متناسب با حوادثی که در زمان پیامبر رخ می‌داد، متناسب بود با بنیة مزاجی و عقلانیتی که قوم او داشتند... در واقع وحی خودش را با این مسایل تطبیق می‌داد».^۲

«پیش فرض ما این است که در عالم طبیعت هستیم و هر چیز ما طبیعی است. همه چیز رنگ و خصلت طبیعت را دارد و مهر زمان و مکان و عصر و شرایط محیط بر آن خورده است».^۳

«هر پیامبری در محیطی ظهور می‌کرد همان‌طور که با شمشیر جنگ می‌کرد نه با توپ و تانک، با همان مفاهیمی که در جامعه جاری بود کار خود را پیش می‌برد و نمی‌توانست مفاهیمی را که هنوز نیامده است از خود اختراع کند و به مردم بیاموزد. از این رو احکام فقهی قطعاً چنین هستند، موقت هستند. تمام احکام فقهی اسلام موقت‌اند و متعلق به جامعه پیامبر و جوامعی که شبیه با آن جامعه

عجیب‌تر از
همه این که
نویسنده مدعی
می‌شود که ممکن
است برخی افراد
به مقام نبوت و
رسالت برسند و
دیگر نیازی به دین
اسلام و پیامبر
اسلام نداشته
باشند و خود
وظایف و تکالیف
خود را تشخیص
دهند.

هستند، مگر این که خلافش ثابت شود. البته من می‌دانم که رأی عموم فقها بر خلاف این است؛ یعنی معتقدند که همه احکام ابدی است مگر این که خلافش ثابت شود.^۱

عجیب این که وی ادعا می‌کند وحی و شریعت از بالا نبوده است بلکه از درون خود پیامبر نشئت می‌گرفته و فرآورده خود او و شخصیت او بوده است:

«وحی تابع پیامبر بود نه پیامبر تابع وحی». ^۲ «تلقی من این است که شارع احکام فقهی پیامبر بوده است. شخص پیامبر در این مسایل قانون‌گذاری می‌کرده است». ^۳ «این گونه تلقی از قرآن به عنوان متن فرآورده رسول چه تکلیف دینی - عبادی را پیش روی ما می‌نهد». ^۴

«شخصیت پیامبر در اسلام محور است و آن، همه آن چیزی است که خداوند به امت مسلمان داده است و دین حول این شخصیت می‌تند و می‌چرخد. و همانا تجربه درونی و بیرونی است که پیامبر از سر می‌گذرانند و هر چه آن خسرو کند شیرین بود... بدین قرار دین، تجربه روحی و اجتماعی پیامبر است و لذا تابع اوست». ^۵

و عجیب‌تر از همه این که نویسنده مدعی می‌شود که ممکن است برخی افراد به مقام نبوت و رسالت برسند و دیگر نیازی به دین اسلام و پیامبر اسلام نداشته باشند و خود وظایف و تکالیف خود را تشخیص دهند:

«تجربه نبوی کاملاً قطع نمی‌شود و همیشه وجود دارد... در مورد این که آیا هر کسی می‌تواند رسولی بشود، باید اذعان داشت که کسی ممکن است برای خودش «نبی» شود و احوال خاصی پیدا کند واجد اذواق و مواجیدی، کشف و شهودها و دریافت‌هایی شود، ولی جامعه دینی اسلامی با این افراد - اگر اظهار نبوت کنند - برخورد سخت‌گیرانه‌ای خواهد کرد... شخص ممکن است بین خودش و خدا، واجد احوالی شود و احساس کند که صاحب وظایفی است از ناحیه خداوند و دیگر وظیفه ندارد به فلان دین و یا بهمان دین عمل کند. احساس من این است که بعضی از بزرگان - مثل شمس تبریزی - تقریباً چنین احوالی داشتند... اگر کسی احساس می‌کند که دیگر نمی‌تواند پیرو شریعت پیامبر اسلام باشد و وظیفه دیگری دارد، خودش می‌داند و خدای خودش... ما نمی‌توانیم بگوییم خدا بر پیامبر اسلام تجلی کرد و پس از آن باب تجلی بسته شد. این تجلی دوام دارد و برای هر کسی متناسب با ظرفیتش ادامه خواهد یافت». ^۶

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۰.

۵- عبدالکریم سروش، مقاله اسلام، وحی و نبوت، همان.

نقدهای فراوانی بر این دیدگاه وارد است که به دلیل پرهیز از اطالۀ کلام، در این جا تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود^۱:

۱- بر اساس این دیدگاه نه تنها احکام فقهی بلکه تمام آموزه‌های دینی به دلیل عصری بودن لزوماً دست‌خوش تغییر و تحوّل اند. این دیدگاه مخالف دیدگاه خود نویسنده است که در جایی دیگر به صراحت گفته است: هر چند فهم و معرفت ما از دین متحول است اما خود دین یک امر آسمانی و قدسی و ثابت و جاودانی است:

«ارکان و اصول و فروع دین نازل بر نبی، این‌ها عین شریعت‌اند و اموری هستند قدسی و آسمانی و هدیت خدای مهربان‌اند برای هدایت آدمیان و جلوه اسم رحیم و هادی و منعم پروردگارانند و هیچ آفریده‌ای از آن‌ها بی‌نیاز نیست و در عین کمال و تمامیت‌اند؛ یعنی موافق با غرض شارع و بهره‌ای از هدایت را که او می‌خواسته، افاده می‌کنند و هیچ جزء لازمی از آن‌ها غایت نیست. سخن ما (تحوّل و تغیر) ناظر به این مقام نیست. قدسیت و کمال و وحدت شریعت، ضامن آن نیست که فهم آدمیان از شریعت هم قدسی و کامل و واحد باشد... اگر تحوّل یا تکامل، نسبیّت یا سکونی هست، همه در فهم شریعت و معرفت دینی است، نه در ایمان و نه در خود شریعت و نه در دعوت دین‌شناسان»^۲.

۲- در مورد هم‌رنگی آموزه‌های دین اسلام با زمانه و محیط، که وی در سراسر مقاله خود بر آن تأکید دارد، باید گفت: معارف فراوانی که در قرآن کریم و سنت در مسایل اعتقادی، مانند خداشناسی، معادشناسی، عوالم غیب و رابطه خدا با جهان و انسان، و نیز مسایل اخلاقی و آداب و سنت‌های زندگی فردی و اجتماعی و هم‌چنین مسایل کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی و طبیعت‌شناسی و مسایل سیاسی، اجتماعی، حقوقی و قضایی و... بیان شده است هیچ سنخیت و تناسبی با باورها و ارزش‌های زمانه و جامعه جاهلی آن روز نداشته است.

از این گذشته، اسلام با بسیاری از عقاید و عادات زمانه به مبارزه برخاسته است که باز نشان دهنده فراتر بودن حقایق و آموزه‌های دین از فرهنگ زمانه است؛ مانند مبارزه با بت‌پرستی، شرک، تثلیث، رباخواری، فساد، فحشا، قتل نفس و زنده بگور کردن دختران و نیز مبارزه با عقاید غلط درباره شخصیت و حقوق زن و مبارزه با انکار معاد و اعتقاد به انحصار حیات در حیات دنیوی و...
قرآن کریم دین اسلام را بر اساس فطرت بشری می‌داند که برخوردار از دوام و جاودانگی است.^۳

اسلام با بسیاری از
عقاید و عادات
زمانه به مبارزه
برخاسته است که
باز نشان دهنده
فراتر بودن حقایق
و آموزه‌های دین از
فرهنگ زمانه است؛
مانند مبارزه با
بت‌پرستی، شرک،
تثلیث، رباخواری،
فساد، فحشا، قتل
نفس و زنده بگور
کردن دختران و نیز
مبارزه با عقاید
غلط درباره
شخصیت و حقوق
زن و مبارزه با
انکار معاد و اعتقاد
به انحصار حیات
در حیات دنیوی
و...

۱- تفصیل نقد این دیدگاه توسط نگارنده در مجلۀ رواق اندیشه، (شماره ۹، ۱۱ و ۱۲) آمده است.

۲- عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، ص ۲۰۸-۲۰۶

اساساً اعتقاد
به جامعیت و کمال
و جهانی و
جاودانی بودن دین
اسلام از
ضروریات دین
اسلام و مقتضای
خاتمیت نبوت و
رسالت است.

در روایات ما نیز آمده است که حلال و حرام دین پیامبر اسلام ﷺ جاودانه است. اساساً اعتقاد به جامعیت و کمال و جهانی و جاودانی بودن دین اسلام از ضروریات دین اسلام و مقتضای خاتمیت نبوت و رسالت است.

۳- ادعای تبعیت وحی از پیامبر خلاف مسلمات و ضروریات اعتقادی مسلمانان و نیز آیات قرآن کریم است. آیات زیادی بر نزول وحی و قرآن از جانب خدا بر قلب پیامبر به وساطت فرشته وحی و نیز تابع محض بودن پیامبر از وحی دلالت دارد. به عنوان نمونه، به آیات زیر اشاره می‌شود:

«إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»^۱. «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»^۲. «مَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^۳. «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۴. «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»^۵. «وَ أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۶.

طبق آیات فراوان قرآن کریم قانون‌گذار احکام و قوانین اسلام خدا بوده و پیامبر اکرم ﷺ مأمور اجرای احکام الهی بوده است.^۷

۳- سخن نویسنده در مورد استمرار یافتن وحی پیامبران و پیامبری و بی‌نیاز شدن عده‌ای از دین اسلام و آموزه‌های آن، چنان با ضروریات و مسلمات دینی مسلمانان تضاد و ناسازگاری دارد که نیاز به نقد ندارد. ختم نبوت و رسالت از مسلمات قرآن و سنت است و به هیچ وجه تشکیک در آن روا نیست.

علی رضی الله عنه پس از ارتحال جانشین پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«بابی انت و امی یا رسول الله صلی الله علیه و آله! لقد انقطع بموتک ما لم یقطع بموت غیرک من النبوة و الانبیا و اخبار السماء»^۸.



۱- نمل / ۶
۲- مائده / ۱۵
۳- نجم / ۵۳
۴- انعام / ۵۰؛ یونس / ۱۵
۵- احزاب / ۲ و یونس / ۱۰۹
۶- «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ (مائده / ۶۷)؛ «مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (مائده / ۴۴)؛ «فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ...» وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...»؛ (مائده / ۴۸-۵۰)؛ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (بقره / ۲۲۹).

۷- نهج البلاغه، خطبة ۲۳۵.